

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال دهم، شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۶  
صفحات: ۱۸-۱  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۵/۱۲

## سیر تحول روش شناختی؛ از علم گرایی در قلمروی دیدگاه‌های تجربه‌گرا تا رهیافت‌های پست مدرن در اندیشه سیاسی

ابوالقاسم مجتهدی زنجیرآباد\* / دکتر محمد رحیم عیوضی\*\*

### چکیده

مقاله حاضر، سیر تحول و دگرگونی رویکردها و چشم اندازهای روش شناختی از علم گرایی سده‌های اولیه دوره مدرنیته تا تغییر و دگرگونی اساسی در دیدگاه‌های فلسفی در غرب را در قالب نگرش‌های پست مدرن در ساحت اندیشه سیاسی تحلیل و ارزیابی خواهد کرد. در این راستا، از یک سو، تحول در تجربه گرایی خام و گذار آن به اثبات گرایی، اثبات گرایی منطقی و چگونگی گذار از اثبات گرایی به ابطال گرایی مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر، به وجود آمدن تحول و دگرگونی در نگرش‌های جزء نگر پوزیتیویستی و ابطال گرایانه و تغییر آن به نگرش‌ها و ساختارهای کلان در قالب برنامه پژوهشی ایمره لاکاتوش و پارادایم توماس کوهن و در نهایت، رویکرد آنارشیمیستی فایربرد مورد توجه قرار خواهد گرفت. و در نهایت بررسی اجمالی از چگونگی شکل گیری رویکردهای پست مدرن که محصول چرخش و تغییر اساسی در نگرش‌های فلسفی و جامعه شناختی در غرب است، را مد نظر خود قرار خواهد داد. البته تلاش می‌شود تا از وارد شدن به جزئیات این چشم اندازها، در حد امکان اجتناب شود زیرا تمرکز اساسی این مقاله، معطوف به تحلیل سیر تحول چشم اندازهای روش شناختی از «علم گرایی (فلسفه علم)» تا پست مدرنیسم است.

### کلیدواژه‌ها

تجربه گرایی؛ اثبات گرایی منطقی؛ ابطال گرایی؛ برنامه پژوهشی؛ پارادایم؛ سنجش ناپذیری.

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.  
ghasemmojtahedi@gmail.com

\*\* استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

## ۱. بیان مساله

دوران مدرن در حالی در اروپای قرن شانزده و هفده میلادی شکل گرفت که انقلابی اساسی در دیدگاهها و اعتقادات اندیشه اروپایی در حال جان گرفتن بود. مدرنیته اروپایی چرخش دیدگاهی بود در مقابل آنچه که ماحصل دیدگاهها و نظریات صورتبندی شده در دوران کلاسیک اروپایی دانسته می‌شد. مدرنیته غربی با روشنگری شروع می‌شود و روشنگری جنبشی فکری و نهضتی فرهنگی - اجتماعی - سیاسی بود که ایمان به عقل به عنوان کلید اصلی دانش، شناخت و پیشرفت بشری، مفهوم تساهل دینی و مبارزه با هرگونه خرافه پرستی و ... محورهای اصلی آن محسوب می‌شد (نوذری، ۱۳۵۸: ۴۹). در حقیقت در دوره مدرنیته در غرب دو جریان مهم فلسفی و اندیشه‌ای شکل گرفت که یکی از این جریانها، جریان خرد گرا بود که با رنه دکارت فرانسوی شروع می‌شد و در ارتباط با اندیشه و آراء نویسندگان و فلاسفه‌ای نظیر اسپینوزا، لایب نیتس، کانت، گوته، شیللر، و ... ادامه می‌یابد. دیگر جریان مهم این دوره «تجربه گرایی»<sup>۱</sup> بود که به دنبال اهمیت یافتن علم شکل می‌گیرد و با تجربه گرایی خام اولیه سده‌های ابتدایی قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی، دوران مدرنیته آغاز می‌شود و به «اثبات گرایی»<sup>۲</sup> و «اثبات گرایی منطقی»<sup>۳</sup> و ناقدان آن ختم می‌شود. از قدیمترین ایام، دو نظر در باره منشأ اصلی شناخت آدمی یا سرچشمه تصورات وجود داشته است. بعضی معتقد بوده‌اند که تصورات از بیرون به ما می‌رسند و ذهن مانند صحیفه‌ای سفید و لوحی پاک است که قلم تجربه بر آن چیزهای جدیدی می‌نگارد. دسته دیگر بر این باورند که تصورات با انسان زاییده می‌شوند و ذهن آدمی نخستین مخزن معانی کلی است و تنها کار جهان بیرون و محسوسات و تجربه‌ها، برانگیختن تصوراتی است که قبلاً در ذهن به حالت اولیه وجود داشته‌اند. اصحاب عقیده اول را پیروان «اصالت حس»<sup>۴</sup> یا «اصالت تجربه»<sup>۵</sup> می‌نامند و گروه دوم را پیروان «اصالت روح»<sup>۶</sup> یا «اصالت تصور»<sup>۷</sup> یا «اصالت معنا» یا گاهی «اصالت عقل»<sup>۸</sup> می‌نامند. وجه افتراق این دو گروه در

1. Empiricism
2. Positivism
3. Logical Positivism
4. Sensualisme
5. Empiricism
6. Spiritualism
7. Idealism
8. Rationalism

این است که گروه نخست به حس و تجربه و «تصورات پسین»<sup>۱</sup> معتقدند و گروه دوم به «تصورات فطری»<sup>۲</sup> یا «تصورات پیشین»<sup>۳</sup> معتقدند (کورنر، ۱۳۶۷: ۲۷ و ۲۸) و در مقاله حاضر سعی بر تحلیل و ترسیم چگونگی این دگرگونی و تحول در سیر حرکتی جریان نخست خواهیم کرد.

## ۲. تحول و دگرگونی از تجربه گرایی تا نسبی گرایی

برای شناخت ویژگی‌های تجربه گرایی و چشم اندازهای متأثر از آن در فلسفه غرب باید هم به هستی شناسی و معرفت شناسی‌هایی که در این جریان مسلط شده است اشاره شود و هم به روش‌های مطالعاتی که به پیروی از این رویکردهای هستی شناختی بر مطالعات دانش بشری سیطره یافته است. در بُعد هستی شناختی آن؛ دوران مدرن در اندیشه غربی با تأییراتی که علوم طبیعی بر حوزه علوم انسانی گذاشت آغاز می‌شود. رویکرد و نگاه بارز در اوایل دوره مدرنیته غربی «تجربه گرایی» است. از این روی تلاش می‌شود تا خط سیر چشم اندازهای موجود در فرایند دگرگونی تجربه گرایی ترسیم شود.

### ۲-۱. علم گرایی در دوره مدرنیته

با پیشرفتی که در علوم طبیعی و تجربی در قرن هفدهم میلادی اتفاق افتاد این علوم، انقلابی علمی را در عرصه‌های مختلف زندگی بشر به راه انداختند که تأثیرات آن به عرصه اندیشه و فلسفه نیز کشیده شد. فیلسوفان و اندیشمندان همچون فرانسیس بیکن، آگوست کنت، آلفرد آیر و کارل همپل تحت تأثیر این تحولات علمی به دنبال تعمیم این داده‌های جدید علمی در حوزه علوم انسانی، به ویژه عرصه فلسفه و اندیشه شدند. در دوران جدید موضوعی که مهم شد «علم» بود و نگرشی که بر این دوران حاکم شد نگرش علمی بود. علمی که ریشه در تجربه گرایی محض و خام سده‌های ابتدایی دوران مدرنیته داشت و بیکن آن را آزمایش‌های ثمر بخش می‌خواند و عنوان می‌کرد: «تمام تلاش‌های تحقیقی، با هدف علمی مشخصی آغاز شده اند و با اشتیاق عجولانه و بی موقع در پی آن هدف بوده اند. من این‌ها را آزمایش‌های ثمر بخش می‌خوانم، نه آزمایش‌های نور بخش. آزمایش‌های ثمر بخش خلاف عملکرد خداست که در اولین روز خلقت، فقط نور را آفرید و یک روز کامل به آن اختصاص داد.

1. A Posteriori Ideas

2. Innate Idea

3. A Priori Ideas

در این روز هیچ محصول مادی ای خلق نکرد؛ بلکه در روزهای بعد به ان پرداخت» (Bacon, 1620 : 245).

مهمترین پرسش در این دوره این است که علم چیست؟ و زوایای شناخت شناسی آن کدام است؟ چگونه علم را می توان از غیر علمی تشخیص داد؟ و معیار علمی بودن و غیر علمی بودن کدام است؟ معارف بشری به دو قسمت علمی و غیر علمی تقسیم می شود و آنچه غیر علمی خوانده می شود پس زده می شود. کسانی که از علم برخوردار بودند مرجعیت پیدا می کنند و دانشمندان علم مهم می شوند. معیار علمی بودن و غیر علمی بودن در تجربه و حس جستجو می شود و آن چیزی را علمی می دانند که با تجربه و حس قابل شناسایی باشد. باید همه چیز را مشاهده کرد و آن چیزی واقعیت پیدا می کند که قابل مشاهده باشد (چالمرز، ۱۳۸۷: ۶ و ۷).

## ۲-۲. تجربه گرایی اولیه

در تجربه گرایی محض، مشروعیت یک نظریه، منوط به آن است که بتواند آزمون های تجربی را با موفقیت پشت سر بگذارد. این مطلب، ملاک سنجش قوت و ضعف نظریه محسوب می شود. نظریه تجربه گرایی، با استفاده از نگرش، دو انگاری، خود را مبنای قطبی سازی میان علمی و غیر علمی می سازد. در نتیجه، علمی بودن، ارزش اصلی محسوب می شود (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۹). به اعتقاد تجربه گرایان، عقل، یا بهتر بگوییم عقل نظری در معرض توهم و اشتباه است. برای اینکه عقل از سرگردانی بیهوده رها شود باید از عالم خیال بافی به زمین سخت تجربی بازگردد. آزمایش های منظم و ثبت دقیق و نظام یافته نتایج و تکرار این آزمایش ها اطلاعات مکفی به دست می دهد و پژوهش گر را قادر می سازد تا دست به وضع قوانین علمی بزند. بر اساس این روش استقرایی اصول موضوعه ای که مقوم قوانین مذکورند مشخص می شوند و این اصول موضوعه به نوبه خود در معرض بررسی های تجربی بعدی قرار می گیرد. در برابر دکارت که عقل را آزاد می گذاشت تا برای دستیابی به یقین نظمی ریاضی گونه ایجاد کند، بیکن یقین حاصل از تجربه نظم یافته را قرار می داد (سید امامی، ۱۳۸۷: ۶).

## ۲-۳. اثبات گرایی

در ادامه این مسیر، تجربه گرایی خام سده اولیه اروپایی، دیگر فقط به دنبال تجربه محض نبود بلکه این قضایای هستی شناختی باید به اثبات نیز می رسید و تجربه گرایی اولیه غربی اثبات این قضایا را در آزمایش مکرر آن جستجو می کنند و بدین شکل «اثبات گرایی» شکل می گیرد و اینبار تجربه و آزمایش در کنار یکدیگر معیار درستی این قضایای فلسفی می شود.

در حقیقت اثبات گرایی ادامه راهی است که با تجربه گرایی در غرب شروع می‌شود و آن را در مسیر تحول و دگرگونی خود یک مرحله به پیش می‌راند. اثبات گرایی با تأکید بر اثبات پدیده‌ها و قضایای طبیعی از طریق آزمایش‌های مکرر، به دنبال این بود که ادعای تجربه گرایی خام اولیه دوران مدرنیته (در قرن شانزده و هفده میلادی) را - که شناخت را فقط با قابل مشاهده و تجربی بودن پدیده‌ها به وسیله حواس انسانی مورد سنجش قرار می‌داد - با اثبات این پدیده‌ها از طریق آزمایش و اثبات مکرر آن قوام و دوام بیشتری بخشد. واژه اثبات گرایی به عنوان گرایشی فلسفی نخستین بار از سوی سن سیمون و شاگردش آگوست کنت، بنیانگذار جامعه شناسی نوین، در قرن نوزدهم به کار رفت. کنت نیز به مانند تجربه گرایان پیش از خود مدعی بود که روش فلاسفه برای فهم پدیده‌های مربوط به زندگی اجتماعی انسان روش نادرستی است و باید در پژوهش‌های اجتماعی جدید از روش‌های علمی جدید که مبتنی بر علوم طبیعی بودند، برای مطالعه علوم انسانی و اجتماعی استفاده شود. او در کتاب شش جلدی خود به نام «سیر فلسفه اثباتی» به توضیح نظریات خویش در باره مراحل تکاملی ذهن انسان می‌پردازد و مدعی می‌شود اندیشه انسان در ابتدایی ترین مرحله تکاملی اساساً ربانی (تئولوژیکی) بوده و سپس در جریان تکامل خود وارد مراحل فلسفی (متافیزیکی) و سپس علمی (اثباتی) شده است. از نظر او تنها در مرحله اثباتی است که ذهن با تکیه بر ترکیب مناسبی از استدلال و مشاهده می‌تواند روابط علی میان پدیده‌های واقعی را درک کند. در مرحله اثباتی، نخست ریاضیات و سپس نجوم، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی توسعه می‌یابد و بالاخره نوبت به علوم اجتماعی می‌رسد که راه خود را از فلسفه یا فلسفه اجتماعی جدا کند. این علم اجتماعی که در نهایت کنت برای آن عنوان «جامعه شناسی» را برگزید، باید در روش‌ها و مبانی شناخت شناسی از الگوی علوم طبیعی پیروی کند و علاوه بر آن در کارکردهایش برای نوع بشر سودمند باشد و در نهایت برای بهبود وضع انسان رسالت عمده ای را بر دوش گیرد (کوزر، ۱۳۶۹: ۲۴). جان استوارت میل آثار کنت را در جهان انگلیسی زبان ترویج کرد و دانشمندان انگلیسی زبانی چون تاماس هاکسلی و هربرت اسپنسر نیز کم و بیش در خصوص کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علم جدیدالتأسیس جامعه شناسی دیدگاه‌هایی شبیه به آگوست کنت ارائه دادند. این سنت اثبات گرایی اواخر قرن نوزدهم در نوشته‌های روش شناختی امیل دورکیم، جامعه شناس فرانسوی، به نحو آشکاری ادامه یافت و در اثر مشهور او با عنوان «قواعد روش جامعه شناسی» به نحو منظمی تشریح شد (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۱۴).

## ۲-۴. اثبات گرایی منطقی

بعد از اثبات گرایی رویکرد «اثبات گرایی منطقی» است که شکل می گیرد. اثبات گرایی منطقی تحول و پیشرفت دیگری است در نگرش تجربی به امور و پدیده‌های فکری و مطالعاتی که بر اساس استدلال آن‌ها، در اثبات هر قضیه، علاوه بر تجربی بودن و قابلیت آزمون، بر بدهات منطقی نیز تأکید می‌شود. اثبات گرایی منطقی در ادامه مسیر مدرنیته علم گرای غربی معتقد بر این است که قضایایی، علمی هستند که یا از طریق تجربه و آزمایش اثبات شود یا اینکه این قضایا بدهات منطقی داشته باشد، بدین معنا که از نظر منطقی بدیهی و قابل اثبات باشند و نیازی به اثبات آزمایشگاهی نباشد. اثبات گرایان منطقی ادعا می‌کنند که فاکت‌ها و شواهد عینی (که قابل مشاهده و سنجش هستند) و ارزش‌ها (که چنین قابلیت ندارند) دو مقوله کاملاً جدا محسوب می‌شوند. می‌توان از علوم، و نیز علوم اجتماعی، انتظار داشت که به طور فزاینده ای دانش معتبر و قابل اتکا در اختیار ما بگذارد. روش اثبات گرایان منطقی نیز استقرایی است و برای شناخت پیچیدگی‌های هستی از جزئیات شروع می‌کنند و مشاهدات خود را به سطوح بالاتری تعمیم می‌دهند (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۱۶). آلفرد آیر در انگلستان و کارل همپل در آلمان مدعی شدند که گزاره‌های تحلیلی در مورد جهان فیزیکی یا اجتماعی در یکی از سه مقوله زیر قرار می‌گیرد. نخست اینکه، چنین گزاره‌هایی می‌توانند «همانگویی مفید»<sup>۱</sup> در تکرار سودمند باشند، به بیان دیگر اینکه گزاره‌های صرفاً تعریفی باشند که معنای خاصی را برای یک پدیده یا مفهوم خاص قائل می‌شوند. دوم اینکه، گزاره‌ها می‌توانند تجربی باشند، بدین معنا که از طریق مشاهده آزمون پذیر صحت و سقم آن‌ها قابل فهم باشد و در نهایت سوم اینکه، گزاره‌هایی که در هیچکدام از دو مقوله اول و دوم قرار نمی‌گیرد و دارای معنای تحلیلی هستند. البته تحلیل معنا دار تنها می‌تواند بر پایه تکرار عینی گزاره تحلیلی و تجربه پذیر بودن آن را شامل شود (مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ۱۰۹). شناخته شده ترین پیروان اثبات گرایی منطقی در قرن بیستم اصحاب حلقه وین در دهه ۱۹۲۰ هستند که از متفکرین محوری این محفل می‌توان به اندیشمندانی چون موریتس شلیک، رُدلف کارناپ، هان و نویرات اشاره کرد. محدود کردن دانش به تحلیل منطقی مشاهدات تجربی رکن اصلی حمله بی‌امان وینی‌ها علیه متافیزیک و فلسفه نظری را تشکیل می‌داد. آنان پا را از نظریه کنت درباره اثبات گرایی فراتر گذاشتند و آن را معادل تجربه‌گرایی دانستند. تجربه مستقیم امکان صورت‌بندی جملاتی را می‌دهد که

1. Tautological

واقعیت‌های عینی را با سادگی مطلق و بدون هر نوع تغییر و تبدیلی بیان می‌کنند. اثبات گرایان منطقی جدا از گزاره‌های تحلیلی منطقی (و ریاضیات) تنها گزاره‌هایی را که بر پایه تجربه تحقق پذیر (تصدیق پذیر) باشند را معنا دار می‌دانند. از این رو، گزاره‌های متافیزیکی در نظام فکری اثبات گرایان منطقی فاقد معنی تلقی می‌شوند، زیرا مبتنی بر شرط تصدیق پذیری تجربی نیستند (مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ۱۵). مشخص‌ترین و مدعیانه‌ترین و معارضه جو ترین آموزه پوزیتیویست‌های منطقی، اصل «تحقیق پذیری»<sup>۱</sup> یا همان تصدیق پذیری است. سرنوشت و سیر آینده پوزیتیویسم منطقی در گرو توانایی حل مسائلی بود که اتکا و اکتفا به اصل تحقیق پذیری به بار آورده بود. وضع خود این اصل به هیچ وجه روشن نبود. چه «معنای یک گزاره همانا روش تحقیق پذیری آن است» یک گزاره علمی نیست. پوزیتیویست‌های منطقی این مشکل را چنین توجیه کردند که این اصل را نباید به عنوان گزاره بلکه به عنوان پیشنهاد گرفت؛ پیشنهاد یا توصیه‌ای که می‌گوید گزاره‌ها جز در صورتی که تحقیق پذیر باشند، نباید به عنوان معنی دار پذیرفت (خرم شاهی، ۱۳۷۸: ۱۴). مهم‌ترین نقاد این رویکرد دیوید هیوم بود که سال‌ها پیش تأکید کرده بود؛ بر نبود ارتباط منطقی میان قضایای ارزشی و قضایای واقعی. هیوم در بخش مشهوری از کتاب رساله‌ای درباره طبیعت آدمی (Hume, 1888: 469) اصرار می‌ورزد که در استدلال معتبر، هرگز نباید برای رسیدن به نتایج ارزشی و هنجاری از مقدمات مربوط به واقعیت و هست‌ها سود جست. این مطلب که «چنگک هیوم»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود، سرآغاز بحثی دامن گستر با عنوان «مسأله باید و هست» شده است؛ زیرا وی تأکید دارد که منطقی نمی‌توان ارزشی را (اعم از اخلاقی و حقوقی) که از آن به «باید» تعبیر می‌کنیم، از قضایای مربوط به واقعیات استنتاج کرد. الزام و «باید»<sup>۳</sup> را نمی‌توان از «هست»<sup>۴</sup> به دست آورد. بنابراین از قضایای ارزشی، اخلاقی و حقوقی نمی‌توان با قضایای معرفتی حمایت کرد، و مقدمات واقعی نمی‌تواند نتایج ارزشی و هنجاری در پی آورد (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۴۰). هیوم فلسفه تجربی را به نتیجه منطقی نهایی آن رسانید و، به اعتقاد برتراند راسل، وی بن بست در فلسفه تجربی ایجاد کرد که تا امروز به رغم مساعی بزرگترین فلاسفه گشوده نشده است - کما اینکه خود راسل مدعی است که بهتر است به وضوح در اشتباه باشیم تا اینکه به طور مبهمی

1. Verifiability  
2. Hume's Fork  
3. Ought  
4. Is

مواضع صحیح اتخاذ کنیم، خصلتی که علوم طبیعی قطعاً به آن دست یافته است ولی علوم اجتماعی نیازمند آن است - در مورد منشأ تصورات و معرفت آدمی، هیوم در اصول با دو سلف نامدار خود، لاک و بارکلی، موافق است، یعنی شناخت انسان را محصول ارتسامات و تجربه می‌داند؛ چیزی که از خود می‌افزاید و در تاریخ فلسفه دارای اهمیت اساسی است، یکی انکار مفهوم جوهر، بویژه «نفس» یا «خود» به عنوان جوهری قائم بذات و مستقل است و دیگری انتقاد از مفهوم علیت. در مورد «نفس» یا «خود» هیوم معتقد است که هرگاه به درون خویش - یا آنچه به «خود من» معروف است - مراجعه می‌کنم، به ادراکی که فلان امر جزئی دارم - مثلاً سرما یا گرما یا نور یا سایه یا مهر یا کین یا لذت یا درد - برمی‌خوریم و هرگز نمی‌توانم «خودم» را بدون آرایش هیچگونه ادراک مشاهده کنم. بنابراین او به این عقیده می‌رسد که هیچ فرد آدمی جز مجموعه‌ای از ادراکات مختلف نیست که پیوسته در دگرگونی و با سرعتی هوش رُبا در سیلان است. نتیجه‌ای که از استدلال هیوم برمی‌آید این است که «خود» یا «نفس» ادراک‌پذیر نیست و فقط باید کلافی از ادراک‌ها دانسته شود و بحث درباره‌ی آن به عنوان جوهری بسیط بیهوده است و خصوصاً نمی‌توان راجع به خود و بقای آن چیزی گفت (کورنر، ۱۳۶۷: ۲۹). وی در مورد مفهوم علیت نیز معتقد است که: «تصور ما از ضرورت و علیت، یکسره منبعث از یکنواختی و همسانی مشهود در اعمال طبیعت است که در آن، امور مشابه پیوسته با یکدیگر اقتران دارند و عادت موجب می‌شود که ذهن از ظهور یکی، [ظهور] دیگری را نتیجه بگیرد ... سوای اقتران دایمی امور همانند و، در نتیجه، در استنتاج یکی از دیگری، ما هیچ تصویری از ضرورت ارتباط نداریم» (Hume, 1888: 92).

پس با این استدلال‌های هیوم آنچه که متزلزل می‌شد حجیت استقراء و بنابراین، بنیاد تفکر علمی بود. آنچه مشخص است اثبات‌گرایان منطقی تا به امروز از این انتقادی که از طریق اندیشه‌های هیوم بر آنان ابراز شده است بر نیامده‌اند اما در کل در دیدگاه اثبات‌گرایی نظم و قاعده در جهان فیزیکی و اجتماع مفروض گرفته می‌شود. زمانی که پژوهشگر پدیده منظمی را در همه جا مشاهده می‌کند و هیچ استثنایی نمی‌یابد، نظم مذکور را به عنوان قانونی جهان شمول می‌پذیرد و بیان می‌کند. اما تمامی قوانین علمی جهان شمول نیستند. برخی از قوانین به جای اینکه مدعی وقوع همه موارد یک پدیده منظم باشند، تنها حاکی از وقوع درصدی از این موارد هستند. اگر این درصد مشخص شده باشد، یا بر پایه گزاره معینی رابطه کمی آن با واقعه دیگری معلوم شود، این گزاره را قانون آماری می‌خوانند. هر جا که دانش کافی برای



تصریح قانونی جهان شمول وجود نداشته باشد، قوانین آماری بهترین گزاره‌های قابل استفاده به شمار می‌روند. در علوم اجتماعی اساساً به قوانین آماری دست می‌یابیم نه به قوانین جهانشمول (سید امامی، ۱۳۸۷: ۱۷).

## ۲-۵. ابطال گرایی

بعد از رویکرد اثبات گرایی منطقی در ادامه این فرایند علمی شدن قضایا در غرب «ابطال گرایی» پا به عرصه اندیشه غربی می‌گذارد. در قرن هیجدهم میلادی هیوم خاطر نشان کرد که هیچ گاه نمی‌توانیم از مشاهدات و منطق قیاسی، صدق حکم کلی را استنتاج کنیم. بنابراین هرچقدر هم که قوی سفید ببینیم، هیچ گاه نمی‌توانیم صدق این را که تمام قوها سفیدند را استنتاج کنیم. لیکن پوپر در قرن بیستم اظهار داشت که هرچند مشاهدات و منطق قیاسی نمی‌تواند صدق یک حکم کلی علمی را اثبات کند، اما می‌تواند کذبش را اثبات کند (یا ابطالش کند) (گیلیس، ۱۳۸۱: ۴۸). ابطال گرایی علم را به مثابه مجموعه‌ای از فرضیه‌ها می‌پندارد که به منظور توصیف و تبیین دقیق رفتار ای از جهان موقتاً پیشنهاد شده است (چالمرز، ۱۳۷۴: ۵۲). آنچه در ابطال گرایی مهم است حدس‌ها هستند، حدس‌هایی که موقتی هستند و تا زمانی اعتبار دارند که ثابت یا رد بشوند. این حدس‌ها به دنبال آن هستند که ضعف‌های نظریه‌های قبلی را مشخص کنند و در حقیقت نگاه ابطال گرایی به گذشته یک نگاه انتقادی است. ابطال گرایی معتقد است که علم مسبوق به نظریه هست، اما معرفت علمی فقط از راه مشاهده و آزمایش نیست و اساساً نیازی به اثبات نیست بلکه همین که قابلیت ابطال داشته باشد می‌تواند قابل اثبات نیز باشد. و قطعیت نظریات در ابطال گرایی همیشه تا اطلاع ثانوی پابرجاست و پیشرفت علم منوط به ابطال‌ها و حدس‌ها است. ابطال گرایی پوپری آنجایی از اثبات گرایی منطقی فاصله می‌گیرد که آنان بر اصل تحقق‌پذیری تجربی به‌عنوان اصل تردید ناپذیر علم تأکید می‌کنند. در حالی که پوپر معتقد است که دنیای علم بر محور حل مسائل با حذف انتقادی راه‌های احتمالی علمی می‌چرخد. او الگویی سه مرحله‌ای را برای وصول به هرگونه شناختی تشخیص می‌دهد: نخست ذهن با یک مسأله مواجه می‌شود، سپس به راه حل‌های گوناگون برای حل آن متوسل می‌گردد، و بالاخره راه حل‌های ناموفق یک به یک حذف می‌شوند. پیشرفت معرفت تنها از راه سعی و خطا میسر می‌شود. روش کار دانشمندان این نیست که با مشاهده جهان بیرون، کار را آغاز کنند، سپس به گونه‌ای استقرایی از آنچه می‌بینند استنباط و فرضیه‌ها را تأیید کنند و بر ذخیره دائمی خود بیفزایند. علم با مشاهده

شروع نمی‌شود، بلکه کار خود را با تلاش برای حل مسائل آغاز می‌کند. در نتیجه، علم عبارت است از حدس‌هایی که هنوز رد نشده‌اند، نه حقایق مسلمی که از راه مشاهده به دست آمده باشند (Popper, 2002).

## ۲-۶. حرکت به سوی رویکردهای کلان و ساختارگرایانه در رهیافت علم گرایانه

میان ابطال‌گرایی و اثبات‌گرایی یک وجه مشترک است و آنهم در این است که هر دو جزئی‌نگر هستند، بدین معنا که این دیدگاه‌ها از تجربه‌گرایی خام اولیه آن تا ابطال‌گرایی پوپری همه با نگاه جزئی به پدیده‌ها و رویدادهای اطراف خود می‌نگرند و به دنبال تدریج و انباشت جزء به جزء قضایا هستند. روش مطالعه در این رویکردهایی که تشریح شد «روش استقرایی» است ولی انتقادهایی که بر این روش وارد است درست از همین نقطه قابل طرح است که اولاً اینها جزئی‌نگرند و در نگاه جزئی به پدیده‌ها یک مورد جزئی نیز می‌تواند آن را از قطعیت بیاندازد. به‌طور مثال در ابطال‌گرایی یک مورد جزئی فرضیه یا نظریه را نقض می‌کند و انتقاد این است که به موارد جزئی نمی‌شود اطمینان کرد. انتقاد دوم این است که اگر به گذاره ای مشاهده‌تی نمی‌توان اطمینان کرد پس ما هیچ‌گاه به قطعیت نمی‌رسیم. در گذار از این جزئی‌نگری و عدم قطعیت این نظریه‌ها، فلسفه مدرنیته - جریان علم‌گرای آن - به نظریه‌های ساختاری تمایل پیدا می‌کند. هرچند این تنها دلیل سرباز زنی عده ای از اندیشمندان از این نگرش‌ها نیست بلکه از دیگر دلایلی که مدرنیته را به سوی می‌برد که از ساختارها استفاده کند این است که این اندیشمندان معتقدند که اساساً تاریخ علم ناشی از ساختارها است. ساختار نگرها معتقدند بررسی تاریخی نشان می‌دهد که تکامل و پیشرفت‌های مهم، در ساحت علوم، ساختاری است که آشکار می‌شود و استقرائی‌گری یا ابطال‌گری از آن می‌گریزد (چالمرز، ۱۳۷۳: ۱۱۶). ایمر لاکاتوش و تامس کوهن از جمله اندیشمندانی هستند که به دنبال تجزیه و تحلیل نظریه‌ها به صورت ساختارها هستند. مهمترین استدلالی که این دو اندیشمند دارند این است که؛ پیشرفت علم و علمی بودن یا نبودن نظریه‌ها از موارد و گزاره‌های جزئی به دست نمی‌آید و برای پیشرفت علم باید سراغ نگاه ساختاری و کلی‌نگر رفت و از این زمان به بعد است که پیدایش و رشد نظریه‌ها در قالب کل‌های ساختاری معنا و مفهوم پیدا می‌کند و میزان دقت و علمی بودن هر نظریه‌ای بستگی به میزان دقت و علمیت ساختارها دارد و هرچه ساختارها بهتر چیده شود نظریه از قوام بیشتری برخوردار می‌شود «برنامه پژوهشی» لاکاتوش و «پارادایم» کوهن در راستای این ساختارهای پژوهشی قابل طرح است.

۲-۶-۱. برنامه پژوهشی امیره لاکاتوش: از نظر لاکاتوش باید گزاره‌های علمی را در قالب برنامه پژوهشی مورد ملاحظه قرار داد، وی مدعی بود که اغلب نظریه‌ها در علوم فنی و اجتماعی شامل مجموعه‌ای از قضایای مرکزی (هسته سخت) هستند. این قضایای مرکزی اغلب به شکل مفروضات بسیار انتزاعی در می‌آیند که از دید تجربی آزمون پذیر نیستند. اما ابطال ناپذیری قضایای مرکزی ضرورتاً بدین معنا نیست که خود نظریه ابطال ناپذیر است. اگر بتوان مجموعه‌ای از پیشگویی‌های آزمون پذیر را از طریق مشاهده، از مرکز مشتق نمود، نظریه را در کل می‌توان به عنوان نظریه‌ای ابطال پذیر در نظر گرفت (مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ۱۱۴). در واقع لاکاتوش با مطرح کردن متدولوژی برنامه‌های تحقیق علمی ادعا می‌کند که واحد دستاورد علمی عبارت از یک فرضیه جدا و یگانه نیست، بلکه در واقع یک برنامه تحقیق است که این واحد را تشکیل می‌دهد، علم عبارت از آزمایش و خطای ساده و یک سری حدس‌ها و ابطال‌ها نیست به عقیده وی تئوری جاذبه نیوتون، تئوری نسبیت اینشتاین، مکانیک کوانتومی، مارکسیسم و فرویدیسم همگی برنامه‌های پژوهشی هستند. یک برنامه پژوهشی در نظریه لاکاتوش ساختاری است که راهنمای پژوهشی را برای آینده به شیوه‌ای مثبت و منفی راهنمایی می‌کند (چالمرز، ۱۳۷۳: ۱۱۹). اولین رکن در برنامه پژوهشی استخوان بندی آن است که هسته سخت (قضایای مرکزی) یک برنامه پژوهشی خوانده می‌شود که فرضیه‌های بنیادین یک نظریه را شامل می‌شود و توسعه یک برنامه منوط به این فرضیه‌ها است و این مفروضات هسته سخت در نظریه لاکاتوش ابطال ناپذیر هستند. دومین رکن برنامه پژوهشی لاکاتوش کمر بند محافظ این برنامه است که در یک برنامه پژوهشی نقش محافظت از مفروضات هسته سخت را بر عهده دارد. این کمر بند نه تنها فرضیه‌های مکمل روشن و آشکار کامل کننده هسته سخت، بلکه فرضیه‌های مستتر و پوشیده و گزاره‌های مشاهده‌ای را نیز شامل می‌شود (چالمرز، ۱۳۷۳: ۱۲۰). رکن سوم از این برنامه پژوهشی مفروضات ابطال پذیر یک برنامه است که با در مظان ابطال قرار دادن این مفروضات ثانویه از ابطال مفروضات هسته سخت جلوگیری می‌کند. رکن چهارم یک برنامه پژوهشی پیش‌بینی آینده بر اساس فرضیه‌های تأیید شده پیشینی است که به یک برنامه پژوهشی کمک می‌کند که برای آینده نظریه تولید کند. رکن پنجم یک برنامه پژوهشی در این است که اگر بتواند برای آینده یک سری نظریات و برنامه‌های پژوهشی دیگر کشف کند، پایدار است، ولی اگر نتوانست کشف و پیش بینی جدیدی در عرصه پژوهش‌های علمی انجام دهد آن برنامه پس رونده و روبه زوال است. تفاوتی که برنامه پژوهشی

لاکاتوش با ابطال گرایبی پوپر دارد در این است که اولاً، اگر پوپر سعی در ابطال نظریه‌ها داشت لاکاتوش به دنبال حفظ برنامه پژوهشی است و دوم این که لاکاتوش در ارائه برنامه پژوهشی خود به دنبال ساختارهای کلانی بود که دیر به دیر شکل می‌گیرد اما پوپر از نظریه‌هایی بحث می‌کرد که زود به زود در حال ابطال شدن بودند. نکته سوم این که برنامه پژوهشی لاکاتوش به دنبال نتایج کلان است در حالی که در ابطال گرایبی پوپری و اثبات گرایبی قبل از آن، از نظریات عنوان شده، نتایج جزئی به دست می‌آمد.

۲-۶-۲. پارادایم شناسی توماس کوهن: نظریه «پارادایم» کوهن نیز در راستای تحولات ساختاری نظریه‌های علمی قابل تبیین است. کوهن نظریه پارادایمی خود را در راستای چگونگی پیشرفت علم مطرح می‌کند و معتقد است که پیشرفت علم در طی مراحل صورت می‌پذیرد که عبارتند از: مرحله پیش از علم، علم متعارف، بحران و انقلاب، علم متعارف تازه، بحران نوین. او معتقد است که فعالیت سازمان نیافته‌ای که بر تشکیل یک علم مقدم است با ساختار پذیرفتن و جهت یافتن هنگامی پایان می‌پذیرد که یک پارادایم داده شده پیوستگی جامعه علمی را به خود ببیند. یک پارادایم از فرضیه‌های نظری کلی و قوانین و فنون لازم برای به کارگیری آن، که مورد پذیرش یک جامعه علمی می‌شود، شکل می‌گیرد. یک علم به ثمر رسیده با یک «پارادایم» یگانه راهنمایی می‌شود. یک پارادایم، معیار آن چه را که فعالیت رسمی و شناخته شده در درون یک قلمرو علمی در زیر تسلط خود دارد را تعیین می‌کند. این پارادایم کار اهل علم متعارف را که عبارت از «گشایش ابهام‌ها» در قلمرو علمی وابسته به آن است هماهنگ و راهنمایی می‌کند. بنابر عقیده کوهن وجود یک پارادایم توانا برای یاری دادن به یک سنت علمی متعارف خصوصیتی است که علم را از غیر علم جدا می‌کند، بنابر این قسمتی از علم است (چالمرز، ۱۳۷۳: ۱۳۲). کوهن پذیرش عمومی یک پارادایم توسط جامعه علمی را، معیار شکل‌گیری آن می‌داند. زیرا وی مطالعه علمی را، فقط در چارچوب پارادایم امکان‌پذیر می‌داند و مرحله‌ای که در آن پارادایمی وجود ندارد و فعالیت‌های پژوهش پراکنده اند و هنوز علم تثبیت نشده، مرحله ماقبل علمی می‌نامد. سرانجام، پس از آن که یک پارادایم مورد پذیرش جامعه علمی قرار گرفت، شکل منظم و هدفداری پیدا می‌کند. به عبارت دیگر یک پارادایم وظیفه تنظیم‌کنندگی فعالیت‌های علمی را بر عهده دارد. فقدان پارادایم در یک رشته، به معنای قرار داشتن در مرحله ماقبل علم است (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۴۴). در حقیقت کوهن با نظریه پارادایم خود بر ماهیت تاریخی تمامی علوم تأکید ورزیده و از این رو

ادعای اثبات گرایان و ابطال گرایان که علم مورد نظر خود را تنها راه کشف حقیقت در هر زمان و مکان می دانستند باطل اعلام می کند. جوهر بحث او این است که هرگونه درکی از جهان مستلزم «مفاهیم» است و مفاهیم کلیدی یک علم و قواعد روش شناختی جاری در آن، بستگی به چارچوب مورد تفاهم گسترده تر یا همان پارادایمی دارد که پژوهشگر با اتکا به آن، مبادرت به پژوهش می کند. هنگامی که پارادایمی تغییر می کند، مفاهیم و قواعد قدیمی نیز اعتبار خود را از دست می دهند. در نتیجه، در هر حوزه خاص از علوم، دانشی که قالب پارادایم ویژه ای در مقطع زمانی انباشته شده است نمی تواند واقعاً معرف دانش مطلق با «حقیقت» باشد، زیرا این دانش الزاماً نسبی است و در صورت وقوع تغییر در پارادایم دگرگون می شود (سید امامی، ۱۳۸۷: ۳۷).

#### ۲-۷. نظریه‌هایی که موجب گذار علم گرایی به دوره پست مدرنیته شده اند

حاکمیت ساختار بر نظریه پردازی غرب تحولاتی را در نظریه پردازی و اندیشه ورزی غرب نتیجه داد که ما آن را با نام نظریات پست مدرن می شناسیم. نظریه پارادایم کوهن به عدم ثبات، نسبیت و وجود تغییر در علم را پیش کشید. پارادایم از یک سو جدایی میان پارادایم‌های مختلف که همان «گسست» است را مطرح کرد و از سوی دیگر تغییر و دگرگونی در نظریه‌های علمی را عنوان نمود. چراکه در نظریه پارادایم تحول علمی به معنای واقعی کلمه، نه از طریق باز سازی نظریه‌ها در چارچوب پارادایم، بلکه با گذار از یک پارادایم به پارادایم دیگر انجام می گیرد که همان انقلاب علمی است و این انقلاب علمی با «گسست» همراه است. زیرا انقلاب علمی با تحول در جهان نگری، و دگرگون دیدن واقعیت توأم است و ساختارهای ذهنی به طور کامل متغییرند (سید امامی، ۱۳۸۷: ۴۵).

فایربرد در ادامه این مسیر مطالعاتی اندیشه مدرن، علم گرایی را هرچه بیشتر دچار چالش می کند. نگاه فایربرد بیشتر سلبی است اگرچه نکات ایجابی نیز دارد. وی معتقد است که «هر چیزی ممکن است». این تنها اصل ایجابی فایربرد است که مهمترین اصل نظریه فایربرد را نیز تشکیل می دهد. تأثیری که فایربرد با این اصل بر هستی شناسی مدرنیته می گذارد در این است که این اصل (هر چیزی ممکن است) علاوه بر قطعیت و ایجابی بودن دوران مدرن تک انگاری و یگانه نگری این دوران را نیز برهم می ریزد. فایربرد در کتاب خود با عنوان «برضد روش» به شرح و بسط این نظریه می پردازد. وی این واقعیت را که هیچ روش شناسی، توانایی دست یافتن به حقیقت علم را ندارد، را در نظریه خود بسط می دهد. دلیل اصلی - اما نه تنها

دلیل - وی عبارت از آن است که این روش شناسی‌ها با تاریخ فیزیک مطابقت ندارد. انتقاد او از روش شناسی‌های استقرائی این است که این روش‌ها قطعی نگردند. در حالی که او در نظریه خود به دنبال اثبات این موضوع است که روش شناسی‌های علمی و استقرائی برای تهیه کردن خطوط راهنمایی که بتواند برای اهل علم کارساز باشد و فعالیت‌های آنان را راهنمایی کند با شکست روبرو می‌شود. وی اعتقاد دارد که امید بستن به این علم که تا حد چند قاعده روش شناختی ساده تنزل کرده است کار بیهوده ای است، مخصوصاً اگر به پیچیدگی تاریخ آن توجه شود (چالمرز، ۱۳۷۳: ۱۸۶). در حقیقت فایراند بر سر آن است که نشان دهد از روش‌ها و شیوه‌های مختلف است که می‌توان بر داده‌های دانش بشری افزود و هر روشی ویژگی‌ها و منطبق مخصوص خود را دارد. وی برای اثبات آن نظریه «همسنجش ناپذیری» را عنوان می‌کند و معتقد است که در برخی موارد، اصول بنیادین دو نظریه رقیب می‌توانند آن چنان از یکدیگر دور باشند که صورتبندی مفاهیم بنیادین یک نظریه با اصطلاح‌های نظریه دیگر غیر ممکن بنظر می‌رسد، و از این قضیه نتیجه می‌گیرد که دو نظریه رقیب در هیچ یک از گزاره‌های مشاهدتی خود وجه اشتراکی ندارند و مقایسه کردن منطقی آن دو نظریه با یکدیگر ناممکن خواهد بود. علاوه بر این استنتاج منطقی برخی از نتایج یک نظریه از مبدأ اصول رقیبش در یک دید مقایسه ای امکان پذیر نخواهد بود. در این صورت دو نظریه با هم قابل اندازه گیری نخواهد بود (چالمرز، ۱۳۷۳: ۱۸۹ و ۱۹۰). وی از این استدلال‌ها به اصل «هر چیزی ممکن است» می‌رسد و شناخت را در هر روش و شیوه‌ای معتبر می‌شمرد و شناخت‌های گوناگون را به نسبت هم از روش‌های متکثر استنتاج می‌کند.

در حقیقت با اشاره ای که به نظریه‌های لاکاتوش و کوهن شد این مسأله عنوان شد که این دو توانستند به نوعی تکثر و گسست در پارادایم‌ها و برنامه‌های پژوهشی برسند. فایراند در ادامه این مسیر این تکثر گرایی و گسست را یک مرحله به جلو راند و نسبی بودن علم را نیز بر آن اضافه کرد. از فایراند است که زمزمه‌های دوران پست مدرن آغاز می‌شود اما نباید وی را به کل در ردیف اندیشمندان پست مدرن قرار داد و در حقیقت اندیشه وی به مانند پلی است برای گذار از علم گرایی دوران مدرن به دنیای پست مدرن در ساحت اندیشه.

## ۲-۸. توسعه نظریه‌های پست مدرنیستی

پست مدرنیسم محصول یک دوره تاریخی جوامع صنعتی است. این نظریه‌ها، بیانگر موضع گیری‌های ایدئولوژیک جناحی از روشنفکران رادیکال غربی و غیر غربی، در برابر بحران‌های

سیاسی و شناخت شناسانه این دوره خاص، محسوب می‌شود. پست مدرنیسم سرچشمه‌های فکری متعددی دارد. این اندیشمندان شیفته نقد‌های هایدیگری از متافزیک و تفسیرهای ضد ذات‌گری و نسبی‌گرایانه از نیچه‌اند. عده‌ای آن را محصول شکاکیت‌ها، تردیدها و دوگانگی‌های جامعه فراصنعتی می‌دانند و عده‌ای دیگر ظهور پست مدرنیسم را نشانه کامل شدن منطق توسعه جامعه سرمایه داری می‌دانند (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۲۸). «مارتا کوپر» آن را نوعی اخلاقیات جدید، گفت و شنودی و تلاشی برای دست‌یابی به اشکال جدید مفاهیم سیاسی معرفی می‌کند و معتقد است که پست مدرنیسم زاییده نیاز به تحول فکری سیاسی، با توجه به تحولات اخلاقی، اجتماعی جامعه فراصنعتی معاصر است که بهتر می‌تواند بر نیازهای جوامع موجود پاسخ گوید و «ریچارد برنشتاین» آن را یکی از لحظه‌های مهم تاریخ اندیشه می‌داند که از طریق یک تفکر انتقادی در صدد گذر از بحران اندیشه غربی و صورت‌برداری از ذهن غربی است (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۳۲). پسا ساختار گرایی بازوی فلسفی پست مدرنیسم است و نسبت به تفکر تمرکزگرای دوران مدرنیته انتقاد دارد و از مسلط شدن هر ساختار واحدی بر ساحت اندیشه دوری می‌گزیند، هرچند این نوع از نگرش‌ها را نباید ضد ساختار گراها دانست، بلکه پسا ساختارگرایی فقط با مطلق شدن و محوریت قرار گرفتن ساختارها مخالف است.

## ۹-۲. ویژگی‌های بارز در اندیشه‌ها و روش‌شناسی‌های پست مدرن

به‌طور کلی اندیشمندان پست مدرنیسم و بازوی فلسفی آن پسا ساختارگرایی مشخصه‌هایی دارند که عبارتند از:

- ۱-۹-۲. علم‌زدگی رویکردهای اثبات‌گرا را نقد می‌کنند و از آن دوری می‌کنند؛
- ۲-۹-۲. از دست‌آوردهای علم و فلسفه به صورت توأمان استفاده می‌کنند و سعی در ارائه یک فهم علمی/فلسفی دارند و در حقیقت فراتر از آن می‌دهند؛
- ۳-۹-۲. تفسیر گرا هستند؛ به این معنی که معتقدند، انسان برای رسیدن به واقعیت باید از واسطه تفسیر استفاده کند و فقط تفسیرها هستند که به واقعیت نزدیک می‌شوند.
- ۴-۹-۲. ضد واقع‌گرایی و سازه‌انگارند؛ به این معنی که معتقدند، واقعیت وجود ندارد و انسان با سازه‌ای از واقعیت روبرو است که بر ساخته ذهن اوست و برای هر انسانی این واقعیت بر ساخته متفاوت است؛

۵-۹-۲. به سیالیت تفکر معتقدند؛ به این معنی که، مخالف قطعیت موضوعی هستند و از مطلق انگاری‌های علمی و مطلق انگاری‌های فلسفی دوری می‌کنند و واقعیت‌ها را به صورت سیال می‌بینند؛

۶-۹-۲. چشم انداز گرا (پرسپکتویست) و تکثر گرا (پلورالیست) هستند؛ و به سوی نگرش‌های خرد می‌روند و به نظرها و دیدگاه‌های بی‌شمار توجه دارند و از الگوها و روایت‌های کلان و کلی دوری می‌گزینند و با فراروایت‌ها مبارزه می‌کنند؛

۷-۹-۲. از ساختارگرایی (فرمالیست) عبور می‌کنند؛ ساختار و فرم واحدی از هستی را بر نمی‌تابند، بلکه از زبان‌های محلی (لوکال) پیروی می‌کنند؛

۸-۹-۲. ضد مبنا گرا هستند؛ و از ارائه مبنا و شالوده خاص و واحدی که در اثبات گرایی بود، دوری می‌گزینند؛

۹-۹-۲. ضد ذات گرا هستند؛ و برای حقیقت هیچ گونه ذات و جوهری را قائل نیستند، بلکه تفسیرهای نسبی از حقیقت را قبول دارند؛

۱۰-۹-۲. ضد متافزیک هستند؛ و متافزیک سنتی را رد می‌کنند؛

۱۱-۹-۲. ضد شناخت شناسی هستند؛ به این معنی که، اعتقاد دارند که واقعیت چیزی نیست که قابل شناخت باشد، بنابراین نباید هیچ گونه نظمی را با عنوان شناخت به واقعیت تحمیل کرد، چراکه واقعیت قابل شناسایی نیست؛

۱۲-۹-۲. نقاد مدرنیته هستند؛ و مدرنیته را به چالش می‌کشند، اما ضد مدرن نیستند، بلکه می‌خواهند فراتر از مدرنیته بیان‌دیشند.

### نتیجه‌گیری

گرایش‌ها و چشم اندازهایی که در دوران مدرن و در جریان تجربه گرای آن بررسی و مطالعه شد همگی دارای مشخصات و ویژگی‌های هستی‌شناختی یکسانی در ساحت اندیشه سیاسی در غرب هستند. این گرایش‌ها ابتدا به دنبال راه حل می‌گردند و به دنبال این هستند که آن راه حل را برتر و مطلق بدانند، که از اینجا است که این دیدگاه‌ها از تجربه گرایی خام اولیه آن گرفته تا لاکاتوش و کوهن - البته بجز فایریند که هم ایجابی است و هم سلبی - همه ایجابی اند و مطلق نگر. این ایجابی بودن و مطلق گرایی هم ویژگی دوران کلاسیک است و هم ویژگی دوران مدرن. هرچند در درون این دوره‌ها نیز می‌توان به رویکردهای گوناگونی



سیر تحول روش شناختی؛ از علم گرایی در قلمروی...

مانند علم گرایی، عقل گرایی، دین مداری، و غیره نیز اشاره کرد. اما با فایرابند این علمی نگری، قطعی نگری، ایجابی بودن و احکام خدشه ناپذیر صادر کردن در هم می‌شکند و حوزه اندیشه و فلسفه را وارد دوره و عرصه جدیدی از مطالعات هستی شناختی می‌کند که به دوره پست مدرن معروف است. دوره پست مدرنیسم نیز چرخش دیدگاه مجددی است در اندیشه غربی که با مفروضاتی چون نسبی گرایی، تکثرگرایی، ضد ذات گرایی و پرهیز از قطعیت و کلیت به دنبال ارائه رویکردهای جدیدی در اندیشه غربی برای پیشبرد دانش بشری است. اما با این وجود جریان علم گرای فلسفه مدرن در غرب در دهه‌های اخیر نیز در رویکردهایی همچون اثبات گرایی ابزاری و رفتارگرایی تلاش می‌کند اصول علمی و روش‌های برگرفته از ریاضیات را در نگرش فلسفی خود به کار ببندد. در ایران و درسال‌های اخیر نیز، هستند پژوهشگرانی که از روش‌های متعلق به مدرنیته غربی (اثبات گرایی، ابطال گرایی، برنامه پژوهشی، پارادایم) برای انجام پژوهش‌های خود استفاده می‌کنند.

#### فهرست منابع

##### الف) منابع فارسی

- بشیریه، حسین (۱۳۸۸). تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیست (لیبرالیسم و محافظه کاری)، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
- پی. کهن، لارنس (۱۳۸۸). متن برگزیده ای از مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- چالمرز، آلن ف. (۱۳۸۷). چیستی علم (درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی)، ترجمه سعید زیبا کلام، چاپ اول، تهران: انتشارات شرکت علمی و فرهنگی.
- چالمرز، آلن ف. (۱۳۷۳). علم چیست، ترجمه محمد مشایخی، چاپ اول، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۷). روش شناسی علوم سیاسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۷۸). پوزیتیویسم منطقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- سید امامی، کاووس (۱۳۸۷). پژوهش در علوم سیاسی (رویکردهای اثبات گرا، تفسیری و انتقادی)، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- فایرابند، پاول (۱۳۷۵). برضد روش، ترجمه مهدی قوام صفری، چاپ اول، تهران: انتشارات فکر روز.

- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۵). **تاریخ فلسفه**، جلد پنجم، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- کورنر، اشتفان (۱۳۶۷). **فلسفه کانت**، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کوزر، لوئیس (۱۳۶۹). **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کوهن، توماس (۱۳۶۹). **ساختار انقلاب‌های علمی**، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش.
- گیلیس، دانالد (۱۳۸۱). **فلسفه علم در قرن بیستم**، ترجمه حسن میاننداری، تهران: انتشارات سمت.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۸). **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵). **روش شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات گرایی و فرا اثبات گرایی)**، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۵). **صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته**، چاپ دوم، تهران: انتشارات نقش جهان.
- واعظی، احمد (۱۳۸۸). **نقد و بررسی نظریه‌های عدالت**، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

#### ب) منابع انگلیسی

- Bacon, Francis (1620). **Novum Organum**, Produced by Jana Srna, Marie Bartolo, Bryan Ness and the Online Distributed Proofreading Team at <http://www.pgdp.net>
- Hume, David (1886). **An Inquiry Concerning Human Understanding**, Mirrored at eBooks@Adelaide.
- Hume, David (1888). **Treatise on Human Nature**, published by Oxford at the Clarendon Press, London.
- Popper, Karl (2002). **All Life is Problem Solving**, London: Routledge.
- Popper, Karl (1968). **The logic of scientific Discovery**, London: Hutchinson.